

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جهت چهارم: « طلب و اراده »

جهت رابعي را که مرحوم آخوند(قدس سره الشریف) در بحث ماده امر در کفایه عنوان فرموده‌اند این جهت هست که، بعد از اینکه گفتیم: یکی از این معانی امر و ماده امر طلب است، آیا مراد از این طلب، طلب حقیقی است یا طلب انشائی است؟ این بحث زمینه شده بر اینکه این نزاع مطرح شود که، آیا بین طلب و اراده تغایر وجود دارد یا نه؟ و نزاع در باب طلب و اراده سبب شده که، این نزاع مطرح شود که آیا یک کلام نفسی داریم یا نه؟

همچنین نزاع در باب طلب و اراده سبب شده که، بحث اختیاری و غیر اختیاری بودن افعال انسان، به عنوان مسئله‌ی جبر یا تفویض یا امر بین الامرین مطرح شود.

بنابراین این بحث، یک بحث خیلی مفصلی در باب جبر و تفویض است که، اصلاً رساله‌های مفصلی نوشته شده و خیلی هم ارتباط به بحث اصول ندارد. بعضی از بزرگان و مشایخ ما در بحث خارج اصول، اصلاً بحث اتحاد و عدم اتحاد طلب و اراده را به طور کلی بحث نکردند. این جهت رابعه را رها کرده و وارد بحث صیغه‌ی امر شدند.

اما لازم دیدیم اولاً به نحو اجمال، به مطالبی که مرحوم آخوند(ره) (در کفایه) در این جهت رابعه عنوان فرموده‌اند اشاره‌ای داشته باشیم، بالأخره یک یادآوری و تذکری برای مباحث کفایه می‌شود. در مرتبه‌ی بعد هم یک نکات اجمالی راجع به همین مسئله‌ی اتحاد طلب و اراده و راجع به مسئله‌ی کلام نفسی عرض کنیم، اما اگر بشود، مجموع اینها را در دو سه جلسه عنوان کنیم و خیلی در این بحث معطل نمی‌شویم، چون یک بحث اصولی که فایده‌ی فقهی یا اصولی داشته باشد نیست.

در بحث کفایه من یادم هست که وقتی به این بحث رسیدیم، - در آن دوره‌های قبل - امام(رضوان الله علیه) رساله‌ای دارند به نام «رساله‌ی طلب و اراده»، - که یکی از رساله‌های محکم علمی امام(ره) است و نظریاتی در آنجا دارند - ولو بحث کفایه بود، ولی با مشورت دوستان و رفقا در پنج شش جلسه، کل آن رساله‌ی طلب و اراده‌ی امام(ره) را تلخیص کردیم و نظریات ایشان را بیان کردیم. اینجا هم یک اشاره‌ای به مجموع این کلمات می‌کنیم و از مسئله رد می‌شویم.

پس بنا شد در ابتدا آنچه مرحوم آخوند(ره) در این جهت رابعه بیان فرموده و مطالبی که باید درباره‌ی آن بیان کنیم، به صورت مختصر بیان کنیم.

نظریه مرحوم آخوند(ره) در این باره

مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند: آیا طلب که مدلول برای ماده‌ی امر است و گفتیم: یکی از معانی امر طلب هست، آیا مراد طلب حقیقی است یا طلب انشائی؟

انواع طلب و تفاوت بین آنها

فرق میان طلب حقیقی و انشائی این است که، طلب حقیقی یک صفت قائم به نفس است، اینکه انسان در نفس‌اش «طلب الماء» دارد، تشنه است، نیاز به آب دارد، این طلب الماء یک صفت قائم به نفس است. یک امر اعتباری نیست، بلکه یک امر حقیقی و موجود در عالم نفس است، از آن به طلب حقیقی تعبیر می‌کنیم.

طلب انشائی یعنی آن طلبی که متکلم، به وسیله‌ی لفظ انشاء و ایجاد می‌کند، اگر گفت: «اسقني ماء»، متکلم با این «اسقني» طلب را انشاء کرده و طلب انشائی می‌شود.

اینجا توضیح دادند که، در این موجودات عالم و آنچه که هست، بعضی از موجودات و مفاهیم قابل انشاء نیستند، مثل انسان، انسان اینطور نیست که یک وجود انشائی داشته باشد و بتوانیم با لفظ، چیزی را به نام انسان انشاء کنیم. اما بعضی از مفاهیم و موجودات، هم در عالم حقیقت راه دارند و هم در عالم انشاء. بعضی از وجودات، هم از وجودات حقیقیه هستند، مثل این طلب که، عنوان وجود حقیقی دارد و همچنین قابل انشاء هم هست. می‌توانیم به وسیله‌ی لفظی – حالا لفظ «امرتک» باشد یا لفظ «اطلبُ منک» – طلب را انشاء و ایجاد کنیم.

آن وقت فرموده‌اند: آن طلب حقیقی به حمل شایع صناعی، عنوان طلب دارد، یعنی می‌توانیم یک قضیه‌ای تشکیل دهیم و بگوییم: مفهوم کلی طلب را بر طلب حقیقی به حمل شایع صناعی حمل کنیم. این طلبی که در نفس ماست و قائم به نفس است، یکی از مصادیق حقیقیه‌ی آن طلب و مفهوم، کلی طلب است.

در اینجا می‌گویند: یک طلب ذهنی هم داریم، یعنی تصوّر مفهوم طلب، فرق طلب ذهنی با طلب حقیقی این است که، طلب ذهنی، مصداق حقیقی آن طلب به معنای کلی نیست، اگر آنچه را که به عنوان طلب تصور کردیم، موضوع قرار دهیم و مفهوم کلی طلب را بخواهیم بر آن حمل کنیم، فرموده‌اند: این درست نیست.

کما اینکه مرحوم صدر المتألهین(ره) هم در اسفار گفته‌اند: ملاک در حمل شایع صناعی این است که، موضوع در قضیه، یکی از مصادیق واقعی و خارجی‌ی محمول باشد، اما اگر موضوع در قضیه، یک مصداق ذهنی است، این حمل شایع صناعی را هم مرحوم آخوند و هم مرحوم ملاصدرا(قدس سرهما) می‌گویند: این درست نیست.

بعضی‌ها هم گفته‌اند: این حمل شایع در اینجا درست است، همین که مفهوم طلب را تصور کردیم، می‌گوییم: این طلب ذهنی و متصوّر طلب است.

اتحاد طلب و اراده

بعد فرموده‌اند: حالا که فرق بین طلب حقیقی و انشائی روشن شد و این که سه نوع طلب داریم؛ یکی طلب حقیقی، دوم طلب انشائی، سوم طلب ذهنی که همان تصوّر مفهوم طلب است، فرموده‌اند: آنچه متبادر از ماده‌ی امر است، طلب انشائی است،

وقتي مولا مي‌گويد: «امرتک» يا مي‌گويد: «اطلبُ منک کذا»، آنچه که به ذهن تبادر پيدا مي‌کند، طلب انشائي است، خواه در واقع و در نفس مولا، طلب واقعي هم باشد يا نباشد.

لازم نيست در جايي که مولا مي‌گويد: «امرتک»، یک طلب واقعي هم در نفس مولا باشد، اگر در نفس مولا طلب واقعي هم نباشد، بلکه اصلاً هيچ طلبي نسبت به آن موردی که امر مي‌کند ندارد، اما با اين امر، از آن طلب انشائي تبادر مي‌شود. اين اولين مطلبي است که فرموده‌اند که، از ماده‌ي امر طلب انشائي تبادر مي‌شود و طلب حقيقي تبادر نمي‌شود و اينکه قبلاً گفتيم که: يکي از معاني امر طلب است، اينجا روشن کرده‌اند که مراد از طلب، طلب نفساني واقعي که يکي از صفات قائمه‌ي به نفس است نيست، بلکه مراد طلب انشائي است.

اينجا فرموده‌اند: کلمه‌ي طلب عکس کلمه‌ي اراده است، يعني از لفظ طلب، طلب انشائي به ذهنمان تبادر مي‌شود، اما از لفظ اراده، اراده‌ي حقيقيه به ذهن انسان تبادر پيدا مي‌کند و نه اراده‌ي انشائي. اين اختلاف که بين لفظ طلب و لفظ اراده در مقام انصراف وجود دارد، سبب شده که عده‌اي بگويند: طلب و اراده دو حقيقت متغاير از يکديگرند.

آخوند(ره) فرموده: خير، طلب و اراده در تمام اين مراحل ثلاثه، يعني طلب حقيقي و اراده‌ي حقيقي، طلب انشائي و اراده‌ي انشائي، مفهوم طلب و مفهوم اراده، در اين سه مقام، يعني حقيقي، انشائي و مفهومي، بين طلب و اراده هيچ فرقي نيست. «إنما الفرق بينهما في مقام الإنصراف»، وقتي لفظ طلب به صورت مطلق و بدون قرينه استعمال مي‌شود، انصراف به طلب انشائي دارد، اما وقتي لفظ اراده که بدون قرينه استعمال مي‌شود، به اراده‌ي حقيقيه انصراف دارد.

اينجا اين اختلاف در مقام انصراف سبب شده که، بر عده‌اي مثل اشاعره و برخي از علماي اماميه، مسئله مشتبه شود، عده‌اي خيال کرده‌اند که، در واقع غير از طلب، یک صفت واقعي ديگري به نام اراده داريم و خيال کرده‌اند که، بين حقيقت طلب و حقيقت اراده یک اختلاف مهمي وجود دارد.

اشاعره و برخي از معتزله اين نظريه را قائل شده‌اند که، بين اينها یک اختلاف و تغايري وجود دارد، اما اکثر اماميه و جميع معتزله گفته‌اند: بين طلب و اراده هيچ تغايري وجود ندارد.

اشاعره و بحث کلام نفسي

حال براي اينکه کلام اشاعره روشن شود، اشاعره بحث را از کلام نفسي شروع کرده و گفته‌اند: «الكلام علي قسمين لفظي و نفسي»، حالا مرادشان از کلام نفسي چيست؟ اشاعره وقتي به صفت متکلم بودن خداوند تبارک و تعالي رسيده گفته‌اند: اگر اين متکلم را بگوئيم: مراد کلام لفظي است، لازم‌هاش حلول حادث در قديم است، چون کلام لفظي، امر تدريجي حادث است و اگر بخواهيم بگوئيم: مراد از اين متکلم بودن خداوند کلام لفظي است، اين تالي‌فاسد را دارد که بگوئيم: قديم محل براي حلول حوادث شده است.

پس گفته‌اند: مراد از اين کلام، کلام غير لفظي و نفسي است، هر کلام لفظي، یک واقع و نفس الامري دارد که، از آن نفس الامر به کلام نفسي تعبير مي‌کنيم.

بعد مسئله را از خداوند تبارک و تعالي، به حَتّي کلام انسان‌ها هم سرايت داده و گفته‌اند: حَتّي در مورد انسان‌ها هم که اين کلام لفظي را که بيان مي‌کنند، پشتوانه و باطنش یک کلام نفسي است. گفته‌اند: در جملات انشائيه، مثل اوامر و نواهي، مولا مي‌گويد: «إفعل»، کلام لفظي همين «إفعل» است، اما در نفس مولا حقيقيتي وجود دارد که، آن حقيقت دو اسم دارد، به یک اسمش

می‌گوییم: کلام نفسی که از آن به اسم عام تعبیر می‌کنند و یک اسم خاصی هم دارد به نام طلب.

در موارد تمنّی و ترجّی و استفهام گفته‌اند: همینطور، «لیت الشباب لنا یعودوا»، این تمنّی یک کلام لفظی است که متکلم بیان می‌کند و در نفس این متکلم یک حقیقتی وجود دارد که، به آن حقیقت کلام نفسی می‌گوییم.

در قضایای اخباریه هم قائل شده‌اند که، در جایی که شما می‌گویید: «زید ضارب»، خود این «زید ضارب» یک کلام لفظی در نفس انسان است. غیر از علم به ضاربیت زید، یک حقیقت دیگری به نام کلام نفسی وجود دارد.

سه دلیل اشاعره بر کلام نفسی و نقد و بررسی آن

این مدعای اشاعره است که یک کلامی، به نام کلام نفسی داریم، بعد برای اینکه این مدعا را اثبات کنند، سه دلیل بر حسب آن مقداری که مرحوم آخوند(ره)(در کفایه) آورده داشته‌اند.

دلیل اولشان این است که گفته‌اند: شاعر می‌گوید:

«إن الكلام لفي الفؤاد وإنما جعل اللسان علي الفؤاد دليلاً»،

شاعر هم همین را می‌گوید: «إن الكلام لفي الفؤاد»، کلام در قلب و دل انسان است، «و إنما جعل اللسان علي الفؤاد دليلاً»، لسان کاشف از آن فؤاد است. کلام لفظی کاشف از آن کلام نفسی است.

مرحوم آخوند(ره) اینجا فرموده‌اند: اولاً این شعر است و شعر قابل استدلال نیست و کلام معصوم، روایت و آیه نیست که حجت باشد، ثانیاً کجای این شعر دارد که، کلام غیر از آن تصوّر موضوع و محمول، یا غیر از آن مقدماتی که خود کلام دارد، حقیقت دیگری به نام کلام نفسی دارد، لذا این شعر اصلاً دلیلیت ندارد.

دلیل دوم‌شان بر کلام نفسی مسئله‌ای اوامر امتحانیه است، گفته‌اند: در اوامر امتحانیه، مولا امری به عبد می‌کند و چیزی را طلب می‌کند، بعد که طلب کرد، در حالی که نسبت به آن مطلوب، اراده‌ی واقعی ندارد، معلوم می‌شود که، طلب و اراده با یکدیگر تغایر دارند.

این دلیل دوم اشاعره بر کلام نفسی است که این شاهد بحث ماست که، اینجا در بحث کلام نفسی، برای اثبات کلام نفسی، از راه تغایر طلب و اراده وارد شده و گفته‌اند: در اوامر امتحانیه مولا طلب دارد، اما اراده ندارد. پس معلوم می‌شود این کلامی که مولا بیان می‌کند، حقیقتی به عنوان طلب در نفس انسان موجود است که، همان کلام نفسی است، اما اراده‌ی مولا یک حقیقت دیگری است و بین طلب و اراده تغایر وجود دارد.

مرحوم آخوند(ره) به این دلیل دوم که رسید فرموده‌اند: شما اشتباه کردید، اینجا آنچه وجود دارد، طلب انشائی است، در اوامر امتحانیه، طلب حقیقی موجود نیست، اما طلب انشائی موجود است، در اوامر امتحانیه اراده‌ی انشائی هست، اما اراده‌ی حقیقی نیست. این طور نیست که در اوامر امتحانیه، طلب حقیقی باشد، اما اراده‌ی حقیقی نباشد.

مرحوم آخوند(ره) به این جا که رسیده فرموده‌اند: اصلاً شاید نزاع بین اشاعره و معتزله در اتحاد و تغایر طلب و اراده، یک نزاع لفظی باشد. اشاعره که می‌گویند: تغایر بین طلب و اراده هست، بین طلب انشائی و اراده‌ی حقیقی را می‌گویند و معتزله که قائل

به اتحاد بین طلب و اراده‌اند، بین طلب انشائی و اراده‌ی انشائی را می‌گویند. لذا در دو مورد اینها نظر می‌دهند و نه این که در یک مورد، دو نظر مختلف باشد. لذا فرموده‌اند: این نزاع لفظی است.

بعد یک فافهم دارند که، اشاره دارد به اینکه چطور می‌توانیم این نزاع را لفظی قرار دهیم؟ معتزله کلام نفسی را به طور کلی منکرند و اشاعره کلام نفسی را قائل‌اند.

در دلیل سومشان گفته‌اند: آیا خداوند تبارک و تعالی «ترک الکفر و ترک العصیان» مطلوبش نیست؟ ترک کفر از کافرین و ترک عصیان از عاصین مطلوبٌ لله تبارک و تعالی است، در حالی که نمی‌توانیم بگوییم: «مرادٌ لله تبارک و تعالی»، برای این که اگر ترک کفر و ترک عصیان مراد خداوند تبارک و تعالی باشد، چون اراده‌ی خدا از مراد انفکاک ندارد، «إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» - به این استدلال کرده‌اند بر اینکه اراده از مراد انفکاک ندارد - «كُنْ» مظهر اراده‌ی خداوند است، «فیکون» مظهر مراد خداوند است، اگر خدا چیزی را اراده کرد، مراد باید محقق شود.

پس در این دلیل سوم می‌گویند: ترک الکفر و ترک العصیان مطلوبٌ لله تبارک و تعالی، اما نمی‌توانیم بگوییم: مرادٌ لله تبارک و تعالی، پس در اینجا طلب وجود دارد اما اراده وجود ندارد.

اینجاست که مرحوم آخوند(ره) برای جواب از این دلیل سوم اشاعره، اولاً مطلبی را فرموده که، ای کاش به همین جا ختم می‌کردند. فرموده‌اند: دو جور اراده داریم، یک اراده تشریعی داریم و یک اراده تکوینی، «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» مربوط به اراده‌ی تکوینی‌ه‌ی حق تعالی است. در اراده‌ی تشریعی بین اراده و مراد تخلف پیدا می‌کند.

لغزش مرحوم آخوند(ره) در اینجا

با همین تقریباً جواب از این دلیل تمام بود، منتهی مرحوم آخوند(ره) در اینجا به این مطلب منتهی شده‌اند که، قلم اینجا رسید و سر بشکست، که تقریباً مقداری در دامن جبر قرار می‌گیرند و این یکی از اشتباهات و لغزش‌هایی بوده که مرحوم آخوند(قدس سره) پیدا کرده‌اند.

در کنار این همه عظمت علمی که انسان از مرحوم آخوند(ره) در کتاب کفایه ملاحظه می‌کند، کنارش هم باید یک مواردی باشد و در این هم حکمت‌هایی وجود دارد.

علی‌ای حال بحث را به اینجا رسانده‌اند که می‌گویند: آیا ریشه‌ها و منشأهای این افعال اختیاری انسان است یا مربوط به خداوند است؟ وارد آن روایت «السعيد سعيدٌ في بطن امّةٍ و الشقي شقي في بطن امه» شده و سرانجام به همان جبر و قائل شدن به جبر منتهی شده‌اند.

این خلاصه‌ی اجمالی از آن جهت رابعه‌ای که مرحوم آخوند(ره) فرموده‌اند. چهار پنج بحث کفایه را در این بحث بیان کردیم. اینجا چند مطلب اساسی وجود دارد که، باید آن را به صورت اجمال بررسی کنیم؛ یکی مسئله‌ی جبر و تفویض که، آیا اصلاً بحث تغایر طلب و اراده، ربطی به بحث جبر و تفویض دارد یا نه؟ اینها دو بحث جدایی از یکدیگر است و اینطور نیست که اگر کسی قائل به تغایر طلب و اراده شد، باید قائل به جبر شود و آنهایی که قائل به اتحاد طلب و اراده شده‌اند، قائل به تفویض شوند یا امرٌ بین الامرین.

اینها یک نکاتی است که عرض کردم، ولو اینکه این یک بحث اصولی نیست، ما هم به صورت خیلی مختصر و گذرا بعضی از

نکاتی که اعلام اصولیین عنوان کرده‌اند را، ذکر می‌کنیم و این بحث را تمام می‌کنیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ